

ایده علم از نظر هوسرل

بهنام آقایی

موضوع علم و ماهیت آن یکی از مسائل پرفروغ پدیده شناسی است که از همان آغاز شکل گیری اندیشه هوسرل نقشی بنیادین در آثار او داشته است تا آنجا که وی در بسیاری از آثار خود این موضوع را در کانون اصلی مباحث پدیده شناختی خود قرار داده و رویکرد خاص خود را نسبت به آن بیان نموده است. در اینجا ذکر این نکته ضروری است که هوسرل در بسیاری از موارد، هر جا که از علم، ایده علم، علم اصیل، آرمان کلی علم، پدیده شناسی و... سخن می گوید، در واقع علم را در معنای فلسفی آن که همانا علم ایده تیک یا به طور کلی فلسفه است، در نظر می گیرد و بر حسب چنین رویکردی آن را معنا می کند.

حال این پرسش مطرح می شود که تعریف علم از نظر هوسرل چیست و علم بر حسب دیدگاه او دارای چه ویژگی هایی است؟

با نگاهی کلی به آثار هوسرل می توان دریافت که وی اگر چه در بسیاری از آثار خود از علم و ماهیت آن سخن گفته است، اما صرف نظر از چند تعریف کلی که آنها نیز عمدتاً خصلت و مفهومی غایت شناختی از مفهوم آن دارند، تعریف جامع و کاملی از آن ارائه نکرده است. از این رو می باید که برای دست یافتن به چنین مفهومی، البته با در نظر گرفتن محتوای کلی رویکرد او نسبت به علم که همانا یک «علم ایده تیک» خاص یا پدیده شناسی استعلایی است، به تحلیل موضوعات مطرح شده از سوی او درباره علم توجه کرد. به عبارت دیگر از طریق تحلیل رویکرد او، به مفهوم محصلی از علم دست یافت.

هوسرل در کتاب فلسفه به مثابه علم متقن در بحث میان «فلسفه جهان بینی»^۱ و دیدگاه های طبیعت گرایانه و تاریخی گرایانه که از نظر او به نسبی گرایی منتهی می گردند، بیان می کند که «ایده علم یک ایده فرازمانی است و این بدان معنا است که آن به واسطه هیچ ربط و نسبتی به روح یک عصر محدود نمی شود.»^۲

با توجه به عبارت فوق می توان بیان کرد که این سخن هوسرل در تقابل با علوم طبیعی و احکام متغیر و نسبی آنها بیان شده است. بر این اساس آنچه که باعث جداسازی دیدگاه های طبیعت گرایانه و تاریخی گرایانه که مبتنی بر علوم طبیعی اند، از ایده علم اصیل می گردد، شمول محدود احکام و مفاهیم علوم طبیعی و محدود بودن آنها به زمانی خاص در مقابل احکام کلی و اعتبار عام علم است. از همین رو است که هوسرل در گام بعدی علم را «عنوانی برای ارزش های مطلق و بی زمان»^۳ در نظر می گیرد و بدیهی است که از نظر هوسرل علوم تجربی یا هر علم مبتنی بر رویکرد طبیعی گرایانه که در اینجا «فلسفه جهان بینی» است واجد این شرایط نیست. به طور کلی می توان بیان کرد که هوسرل در این بحث نگاه خود را به فلسفه جهان بینی و مفاهیم برآمده از آن متمرکز کرده است. فلسفه جهان بینی ای که قائل به شکل بندی روحی هر ارزش و مفهومی برای یک دوره خاص تاریخی است به این معنا که از نظر آن ارزش و اعتبار هر مفهومی دارای امتدادی زمانی - مکانی است و ازین رو با تغییر چنین امتدادی این مفاهیم نیز دچار سیلان و دگرگونی می شوند، حال آنکه از نظر هوسرل یکی از ویژگی های علم می باید اتکا آن به

اعتبار کلی و ارزش‌های مطلق و ثابت باشد.

هوسرل در کتاب تأملات دکارتی باز هم در همین چارچوب معنایی به تحلیل مفهوم علم می‌پردازد و به سطحی عمیق‌تر و لایه‌ای اساسی‌تر از آن اشاره می‌کند و آن را در مواجهه با مسئله بدهت مورد تحلیل قرار می‌دهد. بر این اساس اعتبار یا حقیقت هر علمی تنها هنگامی که بر بدهت یعنی «خوددادگی یک چیز، یک محتوا، یک کلیت»^۴ بنا شده باشد می‌تواند از خصلتی علمی برخوردار باشد. از همین رو است که هوسرل بدهت را ایده ذاتی علم یا شناخت در نظر می‌گیرد و آن را در شکل‌گیری مفاهیم اولیه‌ای که در کل علم به کار می‌روند و معنای حوزه اعیان و نظریه‌هایش را تعیین می‌کند،^۵ تأثیر گذار قلمداد می‌نماید. از نظر هوسرل رسیدن به این نقطه، علم را در مواجهه با حقایق قرار می‌دهد که خصلتی قطعی و یقینی دارند و به لحاظ داشتن چنین ویژگی یعنی ابتدا بر بدهت‌های مطلق و یقینی، از اعتباری عام برخوردارند: «علم خواستار حقایقی است که یکبار برای همیشه و برای همه کس معتبر باشند و معتبر بمانند و با آزمون‌های جدید و همه جانبه سازگار باشد.»^۶

بدین ترتیب دستیابی به حقایق یقینی، در کنار اعتبار کلی احکام، یکی دیگر از عناصر بنیادی علم را تشکیل می‌دهد. هوسرل در کتاب پژوهش‌های منطقی نیز در همین معنا غایت هر علمی را دست یافتن به حقایق و شناخت قطعی و از سوی دیگر فراهم آوردن پیش‌شرایطی واسطه شناخت ما در نظر می‌گیرد.^۷ از نظر هوسرل چنین علمی با توجه به ویژگی‌های فوق‌الذکر، شالوده و بنیان یک علم اصیل را بنیان می‌نهد و دستیابی به کلیت نظام مندی از شناخت را که در آن همه احکام علوم بر بدهت بنا شده‌اند، ممکن می‌سازد: «علم به طور کلی و بدان گونه که هست آرمان شناخت نظام مند را در شکل قطعی یا در شکل روشی که در بدهت مطلق یک بار و برای همه و برای هر کس موجه جلوه کند، نشان می‌دهد.»^۸

در نهایت می‌توان گفت که به طور کلی دستیابی به حقایق قطعی، یقین مطلق، کلیت نظام مندی از شناخت و اعتبار کلی احکام علم برخی از عناصری هستند که هوسرل در تصور خود از ماهیت علم به آنها استناد می‌کند و علم را با توجه به این مفاهیم معنا می‌کند، معنایی که خود سرآغازی برای سمت‌گیری او به علم ایده تیک یا فلسفی است.

طبقه بندی علوم

رویکرد هوسرل به مسئله علم و تحلیل او از «علم ایده تیک» آشکارا ریشه در دیدگاه ویژه او درباره تمایز موضوعی میان علوم و حوزه و گستره متفاوت هر یک از آنها دارد. هوسرل در آغاز، در کتاب پژوهش‌های منطقی به این مسئله توجه نمود، موضوعی که بعدها بر بنیان تأملی معرفت‌شناختی با تمایز قرار دادن میان رویکرد طبیعی و رویکرد فلسفی در کتاب ایده پدیده شناسی بدان پرداخته شد. هوسرل در پژوهش‌های منطقی به طور کلی علوم را به سه گروه متفاوت تقسیم بندی می‌نماید:

۱. علوم مجرد و نظری (Abstract sciences)

۲. علوم انضمامی (Concrete)

۳. علوم هنجارین^۹ (Normative)

از نظر هوسرل علمی که حوزه آنها بر اساس دیدگاهی نظری تعیین می‌شوند، «علوم مجرد» و یا به بیان دیگر «علوم نظری» هستند که هوسرل این علوم را از سوی دیگر علوم «نومولوجیکال» (Nomological) می‌نامد. در اینجا لازم است که بیان شود هوسرل در آثار دیگر خود نیز از جمله در کتاب ایده‌ها^{۱۰} علوم نوع اول را «علوم ماهیت» و علوم نوع دوم را «علوم امور واقع» می‌نامد که در واقع در چارچوب همان تقسیم بندی اولیه قرار می‌گیرد.^{۱۱} از نظر هوسرل «علوم مجرد یا ماهیت» در پیوند و نسبت با حوزه ضرورت (Necessity) قرار دارند و ساختار ماهوی‌شان نیز بر اساس بنیانی از اگزایومهای پیشینی استوار است، همچنان که منطق و ریاضیات با توجه به ساختار صوری (formal) خود از جمله «علوم مجرد» یا ماهیت هستند. هوسرل در کتاب ایده‌ها^{۱۰} علوم نومولوجیکال را علوم ایده تیک نیز می‌خواند؛ علمی که به پژوهش محتوای ماهوی پدیده‌ها می‌پردازد و با اعیان واقعی و امر واقع تجربی در ارتباط نیستند. از نظر هوسرل علوم ریاضی، علوم اعداد، هندسه، منطق از جمله علوم ایده تیک محسوب می‌شوند که بر حسب موضوع مورد مطالعه خود با ماهیت سر و کار دارند و تنها نیز به پژوهش درباره نسبت‌های ماهوی می‌پردازند.^{۱۱}

اما از سوی دیگر علمی وجود دارند که بر اساس نظرگاهی خارجی (external) و بر مبنای شهودی تجربی از ابژه‌های فردی شکل گرفته‌اند. هوسرل علوم نوع اخیر را انضمامی یا توصیفی نامگذاری می‌کند.^{۱۲} از نظر او علمی همچون جغرافیا، ستاره شناسی، تاریخ، جغرافیا، روانشناسی و... در این سطح قرار می‌گیرند زیرا که موضوع

با نگاهی کلی

به آثار هوسرل

می‌توان دریافت که وی

اگر چه در بسیاری از

آثار خود از علم و

ماهیت آن سخن گفته است،

اما صرف نظر از چند

تعریف کلی که آنها نیز

عمدتاً خصلت و مفهومی

غایت شناختی از

مفهوم آن دارند،

تعریف جامع و

کاملی از آن

ارائه نکرده

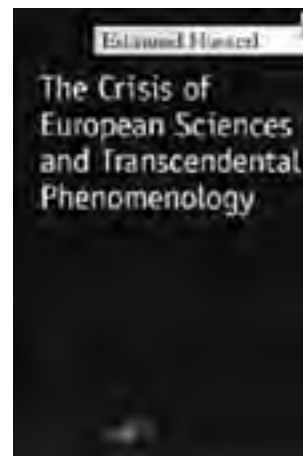
است.



و ابژه مورد پژوهش آنها بر اساس روش و رویکردی تجربی و استقرایی حاصل می‌شود. این علوم از نظر هوسرل بر پایه تجربه بالفعل ما از جهان موجود شکل می‌گیرند و تنها نیز به طبیعت مادی محدود نمی‌شوند. هوسرل در کتاب ایده‌های آ در همین معنا این گونه بیان می‌کند: «علومى که به جهان مربوط می‌شوند..... به محدودترین و وسیع ترین معنای کلمه علوم طبیعت نامیده می‌شوند که نه تنها علوم مربوط به طبیعت مادی، بلکه علوم مربوط به موجودات زنده با طبیعت روانی - فیزیکی آنها، و در نتیجه همچنین فیزیولوژی، روان شناسی و غیره را در بر می‌گیرند. کلیه علوم موسوم به علوم روحی[علوم انسانی] نظیر تاریخ، علوم تمدن‌ها و انواع رشته‌های جامعه شناسی را نیز باید به این علوم اضافه کرد.»^{۱۳}

مطابق با دیدگاه هوسرل تفاوت میان این دو گونه علم یعنی علوم ماهیت و علوم امر واقع، صرف نظر از ضرورت استنتاجی مربوط به علوم ماهیت یا نومولوجیکال و احتمالات استقرایی مربوط به علوم امر واقع (انضمامی)، برخاسته از تمایز میان مفاهیم مثالی موضوع علم نخست و مفاهیم توصیفی - انضمامی علم نوع دوم است. به این معنا که علوم همچون منطق، ریاضیات که علوم پیشینی‌اند، طرح‌کننده قوانین مثالی و کلی هستند در صورتی که علوم مربوط به امر واقع، وضع‌کننده قوانین کلی واقعی مربوط به حوزه‌ای از امور واقع هستند که این قوانین خود نیز از نوعی احتمال برخوردار است.

پس از کتاب پژوهش‌های منطقی هوسرل بار دیگر در کتاب ایده پدیده شناسی در بحث میان تمایز رویکرد طبیعی و رویکرد فلسفی به این تقسیم بندی توجه نمود. بر این اساس، در یک سو علوم طبیعت (Naturwissenschaften) همانند فیزیک، روانشناسی و علوم انسانی جای گرفته و در سوی دیگر نیز علوم ریاضی، علوم اعداد، مجموعه‌ها، نسبتها و... قرار می‌گیرند. از نظر هوسرل «علوم دسته اخیر نه با اعیان واقعی بلکه با ابژه‌های مثالی سر و کار دارند؛ این علوم با آنچه که فی نفسه معتبر است یا با چیزهای که از همان آغاز ممکناتی غیر قابل تردیدند سر و کار دارند.»^{۱۴} نکته قابل تأمل در این طبقه بندی همسو قرار گرفتن فیزیک، روانشناسی و علوم انسانی است زیرا که از نظر هوسرل این علوم با واقعیات انضمامی مرتبط هستند و مبدأ عزیمت آنها نیز بر بنیان جهان از پیش داده شده و زمین از قبل موجود جهان تجربه استوار است. مطابق با دیدگاه هوسرل در این حوزه ما با جهان عینی و طبیعت فیزیکی که همواره داده شده و از پیش موجود فرض شده، مواجه هستیم و بر مبنای بدهات تجربه جهان و در نظر گرفتن آن به مثابه بدهاتی بی واسطه و یقینی حرکت می‌کنیم. به عنوان مثال در علوم انسانی ما مطالعه افراد، جوامع و نسبت آنها با جهان پیرامون خود را موضوع مورد پژوهش قرار می‌دهیم، همچنان که در علوم مربوط به امر واقع یا علوم طبیعی به بررسی و تحلیل واقعیت (جوهریت و علت) در جهان مشهود می‌پردازیم.^{۱۵} بدین ترتیب آشکار است که در این بخش، مطالعه ما و جهان ما مورد نظر است، جهانی که ما خود را در آن می‌یابیم و در بر گیرنده تمام اشیاى طبیعی و ساخت‌های فرهنگی است. در پایان این بخش جدولی بر حسب آنچه که هوسرل در کتاب‌های پژوهش‌های منطقی (ص ۲۴۰-۲۲۹) ایده‌ها آ (ص ۵۵۵-۵۵۶ و ۱۹۰-۱۸۵) و ایده پدیده شناسی (ص ۴۳) نسبت به این موضوع یعنی طبقه بندی و تفکیک علوم مطرح کرده است، آورده می‌شود. بدیهی است که موضوع و روش علوم، مبنایی برای این تقسیم بندی است.



علوم طبیعی و علوم انسانی

در این بخش تفکیک موضوعی میان علوم طبیعی و علوم انسانی و در گام بعد نسبت این دو با ایده کلی علم و روش پدیده شناسی مورد نظر است.

همچنان که گفته شد هوسرل با رویکردی متفاوت میان علوم ماهیت، علوم مربوط به امر واقع و علوم هنجاری تمایز گذارد و در تقسیم بندی کلی، علوم مربوط به امر واقع یا جهان طبیعت را شامل علوم انسانی و علوم طبیعی در نظر گرفت. بدیهی است که چنین تقسیم بندی به هیچ وجه به معنای وحدت روش، یکسانی فاکت‌های مورد پژوهش و یا موضوع مورد مطالعه آنها نیست. زیرا آشکار است که علم جغرافیا به لحاظ موضوع با ستاره شناسی و یا حتی روانشناسی متفاوت است و از این لحاظ تفاوتی جدی میان آنها برقرار است. بنابراین می‌توان بیان کرد که به طور کلی این علوم تنها از این جهت در یک راستا قرار می‌گیرند که علوم مربوط به اشیا و اعیان واقعی و یا موجودات زنده با طبیعت روانی - فیزیکی هستند.

هوسرل در مبحث میان علوم طبیعی و علوم انسانی تفاوت میان «طبیعت» و «عالم روح» را سبب تمایز این دو از یکدیگر و تفکیک آنها تلقی می‌کند از نظر او «علم طبیعی از تجربه خارجی ناشی می‌شود؛ تجربه‌ای که ریشه و بنیاد آن است و از آن همه پیش دادگی‌های سرچشمه می‌گیرد.»^{۱۶} بر این اساس در علم طبیعی موضوع اشیا فی نفسه‌ای است که متعلق تجربه خارجی است به بیان دیگر موضوع این علم «پیش از همه طبیعت عینی یا همان طبیعت فیزیکی است»^{۱۷} در این معنا طبیعت فیزیکی کلیتی است که در تجربه واقعی و بالفعل عرضه می‌شود و داده‌های آن نیز بر حسب خصوصیات تجربی - استقرایی پدیده‌ها حاصل می‌گردد. بدیهی است که بر مبنای چنین رویکردی در این حوزه هر آنچه که تحت عنوان «وجود» خوانده می‌شود زیر لوای این طبیعت فضایی - زمانی قرار می‌گیرد.^{۱۸}

اما از سوی دیگر علوم انسانی قرار دارند که تنها بر «تجربه درونی» استوارند (هوسرل بر این باور است که تجربه درونی به معنای تجربه خود، به نحو روانشناختی و تجربه دیگری، به صورتی که در تجربه فیزیکی بنیاد یافته باشد خود شکلی از تجربه خارجی و تجربه طبیعی است)^{۱۹}. از نظر هوسرل در این علم معنای شکل گرفته (نوئماتیک) یا اعمالی از آگاهی که این معناها در آن متقوم می‌شوند بر حسب یک نظم ذهنی که عاری از هر تعیین مکانی زمانی است صورت می‌گیرد. هوسرل علوم انسانی را علم ذهنیت انسان در نسبت آگاهانه اش با جهان در نظر می‌گیرد: «موضوع نظری دانشمند علوم انسانی سوژکتیویته (ذهنیت) فردی در نسبت با جهان پیرامونی اش است: و طبیعتی که به طور شهودی داده شده است به واسطه افراد به عنوان جهان پیرامون بی واسطه شهودی، مشاهده می‌شود، یعنی چنین جهانی بطور بی واسطه و دقیقاً به طور شهودی به آنها داده می‌شود.»^{۲۰}

به این ترتیب ما در علوم انسانی به جهان به عنوان جهان پیرامون افراد توجه پیدا می‌کنیم و مواجهه او با چنین جهانی را مورد پژوهش قرار می‌دهیم که در این معنا علوم انسانی، علوم اشخاص هستند و موضوع آن نیز همه افراد و دستاوردهای فردی و ساختارهای شخصی و همه آنچه که اصطلاحاً ساختارهای فرهنگی نامیده می‌شود، است.^{۲۱}

بر این اساس می‌توان بیان کرد که به طور کلی از نظر هوسرل یکی از تمایزات اصلی میان علوم طبیعی و علوم انسانی مواجهه هر یک از آنها به مسئله سوژه و ابژه است که بر حسب آن دانشمند علوم طبیعت به طبیعت و ابژه‌های موجود در آن نظر می‌افکند و پژوهش خود را از امر عینی موجود در طبیعت آغاز می‌کند. امر عینی که همبسته با مکان و زمان است، اما دانشمند علوم انسانی تکیه گاه، به قول هوسرل، ارشمیدسی خود را بر سوژه قرار می‌دهد که در این معنا در علوم طبیعی عینیت پدیده‌ها یا وجود اشیا به مثابه اشیا فی نفسه مهم تلقی می‌شود، در حالی که در علوم انسانی ذهنیت یا نحوه حضور پدیده‌ها در آگاهی انسان با اهمیت قلمداد می‌گردد، به تعبیر دیگر متعلق تجربه در علوم طبیعی عینیت و در علوم انسانی ذهنیت است.

از نظر هوسرل همه تقسیم بندی‌هایی که از علوم انسانی و علوم طبیعی می‌شود، چه آنها را علوم عینیت و یا علوم ذهنیت قلمداد نماید، نمی‌تواند نافی رویکرد طبیعی این علوم باشد. رویکرد طبیعی که از نظر هوسرل فصل مشترک همه علوم نوعاً طبیعی از جمله منطق و ریاضیات نیز است (که ما در فصل سوم این رساله به صورت جداگانه به آن خواهیم پرداخت). بر این اساس علوم نوعاً طبیعی و به طور خاص علوم طبیعی و علوم انسانی بر حسب روش





خاص خود وجود جهان را پیش فرض خود قرار می‌دهند. جهانی که بر پایه احکام این علوم از پیش موجود است و محتاج هیچ نقد قبلی به لحاظ اعتبار نیست: «هر علم طبیعی به لحاظ مبدأ عظیمش خام است؛ زیرا طبیعتی که او مورد پژوهش قرار می‌دهد برای او به سادگی آنجاست. بدیهی است که اشیا به عنوان اشیای ساکن، محرک، متغیر در مکان بی انتها و به عنوان اشیای زمانی در زمان بی انتها وجود دارند. ما آنها را درک می‌کنیم و آنها را به وسیله احکام تجربی محض توصیف می‌کنیم. شناخت این دادگی‌های بدیهی در شیوه‌ای که به لحاظ ابژکتیو معتبر و به طور متقن علمی است هدف علم طبیعی است. چنین امری درباره طبیعت در معنای گسترده‌تر یعنی در معنای روانی - فیزیکی یا علمی که آن را پژوهش می‌کنند..... صادق است..... تنها کافی است که این خامی به خاطر آورده شود که به توسط آن..... علم طبیعت، طبیعت را به عنوان امر داده شده می‌پذیرد. خامی‌ای که گویی در علم طبیعی جاویدان است و خود را به عنوان مثال در هر وضعی از رویه و روال علم طبیعت از نو تکرار می‌کند.»^{۲۲}

با توجه به عبارت فوق می‌توان بیان کرد که بر حسب وجود چنین نگرشی است که هوسرل ایده کلی علم مورد نظر خود را در تقابل با این دو گونه علم (علوم انسانی نیز بر حسب رویکرد طبیعی خود در زمره این علوم جای می‌گیرند) قرار می‌دهد. به بیان دیگر فصل ممیز روش پدیده شناسی که هدف مفروض آن دستیابی به علم کلی است با این علوم در همین نقطه آشکار می‌شود. زیرا که روش پدیده شناسی بر پایه تعلیق جهان طبیعی که ناشی از تجربه جهان است، شکل می‌گیرد تا آنجا که حتی دامنه آن کلیه افاده‌های مربوط به چنین جهانی را، یعنی احکام و قضایای علوم مربوط به آن را نیز، در بر می‌گیرد. از نظر هوسرل در علوم انسانی نیز اگر چه تجربه درونی مورد توجه قرار می‌گیرد و اوبژه تجربه شده به مثابه نوئمای تجربه و وابسته به جهان پیرامون سوژه تجربه کننده فرض می‌شود، اما آن نیز هنوز به مثابه سوژه قصدیت که استقرار علم پدیده شناختی را در ذهنیت استعلایی فراهم می‌کند به جهان پیرامون و پدیده‌های آن نمی‌نگرد. بر این اساس می‌توان بیان کرد که ایده کلی علم مورد نظر هوسرل با علوم انسانی از این جهت دارای اشتراک است که این علوم نیز از یک سو از طریق شهود یا تجربه درونی و از سوی دیگر بر پایه ذهنیت شکل می‌گیرد، اما این علوم نیز از نظر هوسرل همچون علوم طبیعی که ایده طبیعت را پیش فرض خود قرار می‌دادند و با از پیش موجود دانستن آن، ساختار و رویکرد علمی خود را استوار می‌نمودند، اگر چه بر شهود و ذهنیت بنا شده‌اند، اما هنوز بر حسب اینکه تقلیل پدیده شناختی - استعلایی را در شکل گیری مفاهیم خود بکار نگرفته‌اند، نباید به عنوان علمی متقن یا علمی کلی که حاصل شناخت یقینی و قطعی باشد تلقی شوند: «طبیعت برای دانشمند علوم انسانی آنجا است طبیعت واحدی که برای همه افرادی که در یک رابطه اجتماعی مشارکت می‌ورزند، مشترک است و به واسطه همه این افراد به عنوان طبیعت مشترک تجربه شده است..... دانشمند علوم انسانی هیچ نیازی به تقلیل استعلایی - پدیده شناختی..... تقلیلی به کوچیتوی استعلایی - محض به کثرت استعلایی سوژه‌های اندیشنده ندارد، جهان تجربه شده برای وی دقیقاً تجربه شده است و به معنای طبیعی[و] به معنای زندگی عملی تجربه می‌شود.»^{۲۳}



بر این اساس از نظر هوسرل علوم انسانی هنگامی می‌تواند در قالب ایده کلی علم قرار گیرد که روش پدیده شناختی یعنی تقلیل استعلایی را به کار گیرد. روشی که بر حسب آن آگاهی به ایده‌های فارغ از هر عینیت شکل گرفته بر اساس علوم طبیعی و انسانی هدایت می‌شود و از این طریق به کشف ماهیت و علم کلی به آن بر حسب نگرش ایده تیک دست می‌یابد.

بدین ترتیب به طور کلی می‌توان گفت که ایده کلی علم مورد نظر هوسرل از آن جهت در تعارض با ایده علوم طبیعی و انسانی قرار می‌گیرد که از یک سو به مانند آنها تنها محدود به رویکرد و یا توصیف طبیعی - علمی نموده‌ها نمی‌شود، بلکه بر عکس هدف نهایی خود را دستیابی به ماهیت یا توصیف ماهیت شهود شده قلمداد می‌نماید، همچنان که از سوی دیگر نیز از آنجا که استقرار چنین ایده‌ای را بر حسب نگرش و تقلیل ایده تیک در ذهنیت استعلایی جای می‌دهد، در تقابل با علوم طبیعی و علوم انسانی قرار می‌گیرد.

علم ایده تیک

به طور کلی می‌توان بیان نمود که رویکرد هوسرل به علم ایده تیک حاصل نقد او به علم جدید و مفاهیم بر آمده از این علوم است. علمی که از نظر هوسرل بر مبنایی از مفاهیم از پیش داده شده استوارند و به هیچ وجه به پژوهش درباره محتوای ماهوی خود نیز نمی‌پردازند.

هوسرل پس از کتاب پژوهش‌های منطقی که آغازگر چرخشی نو در رویکرد علمی‌اش نسبت به فلسفه بود در کتاب فلسفه به مثابه علم متقن از شکل گیری علمی جدید یعنی «علم فلسفی» سخن گفت که می‌تواند آرمان



دیرین فلسفه را متحقق سازد. از نظر هوسرل این علم، علم به ماهیت است و بر حسب حوزه فعالیت خود «علم به ریشه‌ها و بنیانهای نهایی»^{۲۴} است. هوسرل در این معنا به ساخت فلسفه‌ای می‌اندیشد که مفاهیم آن مبتنی بر بدهت یقینی و حقایق مطلق باشند تا بتواند بر حسب داشتن چنین ویژگی به تبیین یک فلسفه علمی و یا به بیان دیگر «علم ایده تیک» بپردازد.

اما علم ایده تیک چیست و چه ویژگی‌هایی دارد؟

هوسرل در کتاب بحران علم اروپایی بیان می‌کند که «علم منشأ خود را در فلسفه یونانی با کشف ایده و کشف علم دقیقی که توسط ایده‌ها معین می‌گردید در اختیار داشت. این علم به بسط ریاضیات محض به مثابه علم ایده‌های محض و علم ایده‌های ممکن در کل به عنوان ایده‌هایی که توسط ایده‌ها معین می‌گردد، منتهی شد.»^{۲۵}

با توجه به عبارت فوق می‌توان بیان کرد که از نظر هوسرل علم به طور کلی با توجه به منشأ یونانی خود با ایده و یا در معنای هوسرلی آن «ایدوس» (eidos) پیوند یافته است که در این معنا آن هم راستا با علوم نومولوجیکال یعنی منطقی و ریاضیات قرار می‌گیرد. زیرا که این علوم نیز بر حسب موضوع خود به حقایق و ممکنات مثالی می‌پردازند. بر این اساس «علم ایده تیک» همسو با علوم ریاضی و منطقی علم به ماهیت است و آن با ایدوس یا ماهیت محض اعیان و اشیا سر و کار دارد. بدین سان می‌توان اذعان کرد که تصویر هوسرل از ماهیت «علم ایده تیک» مورد نظر خود همانند علوم ریاضی یا علوم نومولوجیکال است که مفاهیم شان در قلمرو ممکنات مثالی جای گرفته و احکام شان نیز بدین لحاظ از درجه‌ای از ضرورت و کلیت برخوردارند. به بیان دیگر علوم «نومولوجیکال» و «علم ایده تیک» در پرداختن خود به ایدوس یا ماهیت پدیده‌ها دارای اشتراک‌اند و از این جهت، یعنی به لحاظ موضوع مورد مطالعه خود که همان ایدوس یا ماهیت محض اعیان است، دارای وحدت نظرند. هوسرل در کتاب ایده‌ها^۱ در همین معنا این گونه بیان می‌کند: «علوم محض ماهیات نظیر منطقی محض، ریاضیات محض، نظریه محض زمان، مکان حرکت و غیره وجود دارد. این علوم در هیچ یک از روش‌های خود واقعیت را وضع نمی‌کنند یا به عبارت دیگر، هیچ گونه تجربه‌ای به مثابه تجربه - اگر منظور یک آگاهی باشد که یک واقعیت یا یک تجربه را درک یا وضع می‌کند - نقش بنیاد را در آن ایفا نمی‌کند. وقتی که تجربه هم در آن دخالت کند، به مثابه تجربه نیست. هندسه دان هنگام ترسیم اشکال خود بر تابلو علائمی را که در واقعیت وجود دارند بر تابلویی که آن هم در واقعیت وجود دارد رسم می‌کند، اما نه عمل رسم، نه تجربه شکل رسم شده، به مثابه تجربه، به هیچ وجه مبنای شهود یا اندیشه مربوط به ماهیت هندسی قرار نمی‌گیرد. به همین دلیل چندان فرقی نمی‌کند که در رسم این اشکال به طرز خیالی عمل کند و به جای ترسیم واقعی آنها، این خطوط و ساختها را در جهانی خیالی مجسم نماید، اما در مورد دانشمند علوم طبیعی وضع فرق می‌کند. زیرا او مشاهده و آزمایش می‌کند..... برای او تجربه عملی است که همه چیزهای دیگر بر آن استوار می‌شوند و تخیل صرف به هیچ وجه نمی‌تواند جای آن را بگیرد..... اما برای هندسه دان که نه امور واقع، بلکه «ممکنات مثالی» نه محتوای خاص واقعی، بلکه محتواهای ماهوی را جستجو می‌کند، به جای تجربه، شهود آن عملی است که بنیادهای نهایی را فراهم می‌کند.»^{۲۶}

اما علم ایده تیک که هدف خود را دستیابی به ایدوس یا ماهیت محض پدیده‌ها قرار داده است چگونه و از طریق چه روشی به آن دست می‌یابد؟

هوسرل دستیابی علم ایده تیک به ایدوس را حاصل آپوخه کلی یا رویکرد ایده تیک می‌داند که بر مبنای آن هر عینی به واسطه علم تقلیل ایده تیک از تعیین‌های مکانی و زمانی خود جدا می‌گردد: «با این روش موجود واقعی از فعلیت و واقعیت اش و از تعیین‌های زمانی - مکانی اش که تفردش را از آنها کسب می‌کند تهی می‌شود و نیز همه تعیین‌هایی که او را مدغم در جهان واقعی نشان می‌دهند از آن سلب می‌گردد بنابراین هر موجود واقعی را می‌توان به عنوان امکانی فعلیت یافته نگریست که تقلیل ایده تیک فعلیت آن را کنار می‌گذارد. آنچه باقی می‌ماند..... به این ترتیب به یک امکان محض در بین دیگر امکان‌ها تبدیل می‌شود و از مقام موجودی واقعی به نمونه یا مثالی تبدیل می‌شود که می‌تواند در معرض تغییرات خیالی قرار گیرد.»^{۲۷}

از نظر هوسرل با انجام عمل تقلیل ایده تیک، پدیده مورد نظر تبدیل به ماهیت محض می‌گردد. زیرا که آن از تمام تعیین‌ها و فعلیت‌های مکانی - زمانی اش جدا شده و تنها به مثابه یک امکان محض در نظر گرفته می‌شود، امکانی که می‌تواند بر حسب روش تغییر خیالی و عنصری به نام تخیل در قلمرو نامتناهی از تغییرات و تداعی آزادانه، دارای اندازه، شکل و بی شمار خصوصیات دیگر شود. به عنوان مثال چنانچه بخواهیم به ماهیت یا ایدوس یک مثلث متساوی الساقین پی ببریم، می‌باید در ابتدا بر حسب تقلیل ایده تیک به رفع تمام عناصر غیر ضرور آن بپردازیم و بر اساس روش تغییر خیالی شکل، حجم، رنگ، سطح و..... را مورد دخل و تصرف قرار دهیم تا سرانجام به عنصری

هوسرل در کتاب

فلسفه به مثابه علم متقن

در بحث میان

«فلسفه جهان بینی» و

دیدگاه‌های طبیعت گرایانه

و تاریخی گرایانه

که از نظر او

به نسبی گرایی

منتهی می‌گردند،

بیان می‌کند که

«ایده علم یک ایده

فرازمانی است و

این بدان معنا است که

آن به واسطه

هیچ ربط و نسبتی

به روح یک عصر

محدود نمی‌شود.»



نامتغیر که در پی همه تغییرات و تصورات گوناگون ما، ثابت باقی مانده است، دست یابیم، عنصری که با برخورداری از این خصوصیت می‌توان آن را ویژگی ذاتی یا جوهری آن قلمداد نمود. به عنوان مثال آنچه که در مورد مثلث متساوی الساقین به عنوان چنین ویژگی می‌توان بدان اذعان نمود، سه ضلعی بودن، حجیم بودن و... است. از نظر هوسرل این ویژگی ذاتی یا کلیتی ماهوی و مطلق همان ایدوس یا ماهیت محض پدیده است که در آن «خودشی ای در دادگی اولیه اش بر من آشکار می‌شود»^{۲۸} و بر این اساس می‌تواند به عنوان مبنای بی واسطه و بدیهی، زمینه شناخت یقینی ما و همچنین زمینه ظهور بسیاری از بداهت‌های کلی و مطلق را که در میدان آگاهی ما تقویم یافته است، فراهم سازد. بداهت‌های مطلق که هر علمی بر اساس آنها می‌تواند به علمی با بنیان مطلق تبدیل شود. بدین ترتیب می‌توان بیان کرد که علم ایده تیک و به طور کلی علم همواره می‌باید معطوف به ماهیت یا ذات کلی پدیده‌ها باشد به بیان دیگر علم می‌باید که ذات کلی پدیده‌ها و اعیان، یا ایدوس آنها را هدف مفروض خود قرار دهد تا بر این اساس بتواند که به تأسیس علمی کلی که بر بداهت‌های یقینی و تعیین دقیق ماهیت پدیده‌ها استوار است، پردازد.

موضوع علم ایده تیک

همانطور که در صفحات پیشین اشاره شد موضوع علم ایده تیک ایدوسها یا ماهیات هستند که بدین لحاظ این علوم از سایر علوم دیگر از جمله علوم امر واقع متمایز می‌گردند و این تمایز خود را هم در موضوع مورد مطالعه آنها و هم در رویکرد روش آنها، نمایان می‌سازد.

با نگاهی کلی به علوم امر واقع می‌توان دریافت که علوم تجربی یا علوم امر واقع هر وجود واقعی و بالفعلی را در چارچوب واقعیت مکانی - زمانی آن مورد بررسی قرار می‌دهند و هدف خود را نیز تبیین یا جستجوی قوانین علی حاکم بر چنین وجودی فرض می‌کنند. به بیان دیگر این علوم با توجه به موضوع مورد مطالعه خود که اعیان واقعی است جهت شناختی خود را تنها معطوف به جهان پدیداری و واقعیت‌های بالفعل آن می‌نمایند و با بهره گیری از روش استقرایی و جزء به جزء خود به تبیین علی قوانین حاکم بر همین جهان پیرامونی می‌پردازند. هوسرل در کتاب پدیده شناسی و بنیاد علوم به این موضوع اشاره می‌کند و تمایز موضوع علوم ایده تیک و علوم امر واقع را از یکدیگر این گونه بیان می‌کند: «علم تجربی وجود واقعی (دازاین) را جستجو می‌کند، علم ایده تیک ماهیت را، همان ماهیتی که محتوای..... وجود و وجود ممکن بالفعل را در کل می‌سازد.»^{۲۹}

بدین سان علوم امر واقع بر اساس موضوع مورد مطالعه خود جستجوگر خصوصیات و واقعیات بالفعل پدیده‌ها و اعیان هستند و بدیهی است که بر حسب چنین رویکردی محتوای ماهوی پدیده‌ها و حقایق ذاتی و یا به بیان دیگر کلی ترین و ضروری ترین ویژگی اعیان که همان ماهیت آنها است، مورد نظر آنها نیست. بر این اساس آنچه که در این علوم به عنوان مبنای شناخت ما از پدیده‌ها محسوب می‌شود، خصلت‌های بالفعل و تعیین‌های زمانی - مکانی آنها است. به عنوان مثال آنچه که در روانشناسی تجربی به عنوان یک علم تجربی مورد پژوهش قرار می‌گیرد، امر روانی در پیوستگی طبیعت روانی - فیزیکی آن است؛ به این معنا که کشف قوانین مربوط به تغییرات و تأثیرات مربوط به آن، موضوع مورد نظر این علم است، موضوعی که بر حسب واقعیت بالفعل امر روانی و در چارچوب روش تجربی آن مورد تحلیل قرار می‌گیرد. به عنوان مثال آنچه که در حوزه این علم به عنوان یک علم تجربی «ادراک» خوانده می‌شود بر حسب تجربه زیسته در انسان‌ها و اینکه تحت چه شرایط واقعی و با کدامین نتایج و قوانین طبیعی رخ می‌دهد، مورد تفسیر قرار می‌گیرد.^{۳۰}

هوسرل تمایز اصلی «علم ایده تیک» و علم امر واقع را از یکدیگر صرف نظر از روش متفاوتشان، در همین نقطه یعنی در موضوع مورد مطالعه آنها برقرار می‌کند. بر این اساس در قلمرو پدیده شناسی ایده تیک پیوند هر موجود واقعی و بالفعلی با واقعیت مکانی - زمانی خود قطع می‌گردد و تنها ماهیت محض پدیده مورد نظر یا ایدوس آن مورد توجه قرار می‌گیرد.^{۳۱} به عنوان مثال همان ادراکی که در روانشناسی تنها به عنوان یک واقعیت فیزیکیالیستی مورد تحلیل قرار می‌گرفت و بدین لحاظ نیز به عنوان موضوع علم امر واقع در نظر گرفته می‌شد، در علم ایده تیک تبدیل به یک ماهیت محض می‌شود و ماهیت ادراک به طور کلی فارغ از تمام تینات تجربی آن مورد پژوهش قرار می‌گیرد. از این طریق که در عمل «تقلیل ایده تیک» همه خصوصیات مربوط به وجود واقعی و بالفعل و وضع احکام چنین وجودی کنار گذاشته می‌شود تا بر حسب رویکرد ایده تیک، آن تبدیل به یک ماهیت محض یا ایدوس گردد. بر این اساس ما موضوع مورد بررسی خود را بر حسب علم ایده تیک، ایدوس یا ماهیت ادراک و هر آنچه که به ادراک فی نفسه تعلق دارد، قرار می‌دهیم و کل ادراک‌های ممکن را بر اساس انواع آن در نظر می‌گیریم اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چه چیزی به طور ذاتی به ادراک و کلیت ماهوی آن تعلق دارد و جوهر بنیادی آن را تشکیل می‌دهد. ماهیتی که با رفع تمام دگرگونی‌ها و همه پیوستگی‌های مکانی - زمانی همراه با آن، به عنوان





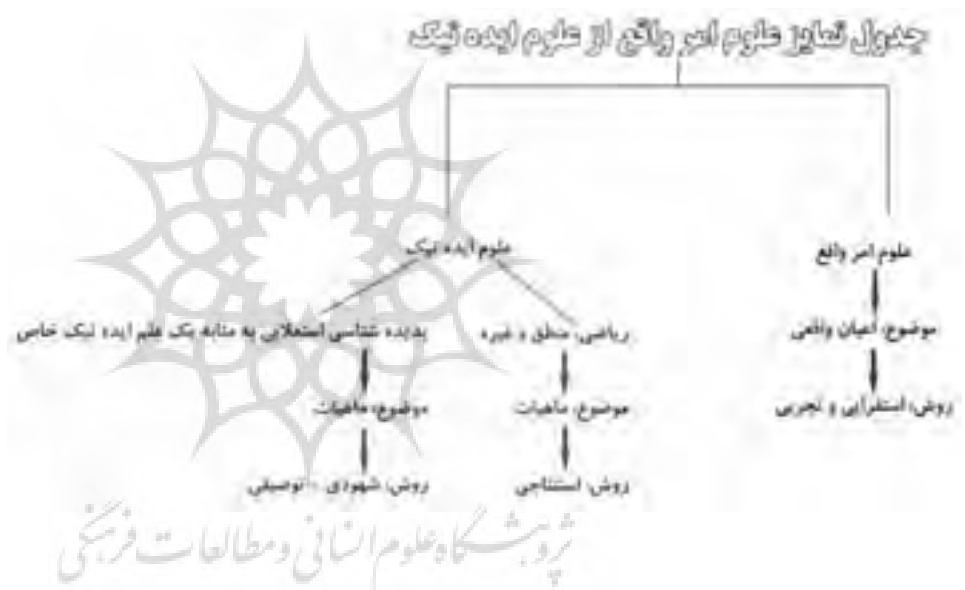
ذات کلی باقی می‌ماند.

به این ترتیب می‌توان بیان کرد که «علم ایده تیک» بر حسب موضوع مورد مطالعه خود که همان علم به امکان‌های محض است، پدیده‌ها را به مثابه ماهیت در نظر می‌گیرد. ماهیاتی که فارغ از تمام اوصاف ظاهری وجود، خود به عنوان ذات کلی پدیده مورد نظر، لحاظ می‌شوند و می‌توانند با این ویژگی، به عنوان مبنای احکام یقینی ما قرار گیرد.

در پایان می‌توان گفت که به طور کلی «علم ایده تیک» که از یک سو در برگیرنده علوم ریاضی و منطق و از سوی دیگر مشتمل بر پدیده شناسی استعلایی به مثابه یک علم ایده تیک خاص یا یک علم ایده تیک توصیفی - شهودی است، به لحاظ موضوع و روش خاص خود از علوم امر واقع متمایز است. زیرا که در علوم امر واقع موضوع عبارت از اعیان واقعی است، همچنان که روش نیز همان روش استقرایی و تجربی است در حالی که در علم ایده تیک موضوع عبارت از ایدوس یا ماهیات محض پدیده‌ها است.

از نظر هوسرل پدیده شناسی از این رو که می‌خواهد علم ماهیت باشد بر حسب موضوع با علوم ایده تیک دیگر نظیر ریاضیات، هندسه، منطق و..... دارای اشتراک نظر است، اما بر حسب روش خاص خود که عبارت از روش شهودی - توصیفی است، متفاوت از علوم ایده تیکی همچون ریاضیات و منطق که مبتنی بر روش استنتاجی است، قلمداد می‌شود.

هوسرل
در کتاب تأملات دکارتی
باز هم در همین
چارچوب معنایی
به تحلیل مفهوم علم
می‌پردازد و
به سطحی عمیق‌تر و
لایه‌ای اساسی‌تر از آن
اشاره می‌کند و آن را
در مواجهه با
مسئله بدهت
مورد تحلیل
قرار می‌دهد.



روش علم ایده تیک

هوسرل در طراحی علم ایده تیک مورد نظر خود یعنی پدیده شناسی به عنوان گونه‌ای خاص از علم ایده تیک به جز تفاوت موضوع مورد مطالعه این علم، روش آن را نیز از سایر علوم دیگر متفاوت در نظر می‌گیرد که این نیز خود آشکارا ریشه در این گفته پدیده شناسان یعنی رجوع به سوی خود اشیا (Zu den Sachen) دارد. بر این اساس تنها با شهود بی واسطه است که می‌توان به شناخت حقیقی یک پدیده و توصیف همه ویژگی‌های آن دست یافت. از نظر هوسرل روش پدیده شناسی به عنوان یک علم ایده تیک خاص واجد دو ویژگی است: ویژگی اول این روش، شهودی بودن آن است، شهود به این معنا که آگاهی به ماهیت یک پدیده مستقیماً و به طور بی واسطه علم می‌یابد و در این حضور بشخصه محتوای ماهوی پدیده آشکار می‌شود. از سوی دیگر روش علم ایده تیک شهودی و توصیفی نیز هست و بدیهی است که معنای توصیفی بودن در علم ایده تیک مترادف و هم تراز با آنچه که در علوم تجربی به کار می‌رود، نیست. به طور کلی می‌توان بیان کرد که هوسرل در واقع با طرح روش شهودی - توصیفی، روش پدیده شناسی مورد نظر خود را هم از علوم تجربی و روش استقرایی آنها که متضمن برخی پیش فرضها است و هم از علوم ریاضی که استنتاجی و با واسطه است متمایز ساخت و بدیهی است که معنای روش شهودی - توصیفی مورد نظر او در تقابل با روش این دو علم آشکار می‌شود.

از نظر هوسرل روش علوم تجربی که مبتنی بر روش استقرایی است از آن جهت که تنها به وجود بالفعل و



واقعی پدیده‌ها می‌پردازد و امتداد شناختی خود را صرفاً معطوف به گستره مکانی و زمانی اشیا و قوانین علمی حاکم بر آن می‌کند، نمی‌تواند به شناخت ساخت ماهوی پدیده مورد نظر که فارغ از این ویژگی باشد، دست یابد. از سوی دیگر روش علوم ریاضی نیز، با توجه به ساختار این علوم، استنتاجی است به این معنا که با فرض وجود مقدمات قبلی، حکم یا گزاره بعدی استخراج یا استنتاج می‌شود. به بیان دیگر آنچه که در ریاضیات مورد نظر است این است که اگر مقدمه قضیه ما صادق باشد می‌توان بر حسب صدق آن، به صادق بودن تالی آن اذعان کرد، همچنان که در هندسه تمام فرضیه‌های هندسی از اصول موضوعه‌های قبلی استنتاج می‌گردند. به این ترتیب آنچه که در ریاضیات یا چنین نظامی قیاسی مشابه وجود دارد، وجود قضایی است که استنتاج آنها تنها از طریق اصول موضوعه ممکن شده باشد که نمونه چنین نظام‌هایی نظام فیثاغورثی است که در آن همه قضایای هندسی و ریاضی از چند اصل بدیهی استنتاج می‌شدند.

هوسرل عمده تفاوت میان علم ایده تیک از علوم تجربی را اتکا این علوم بر شهود حسی می‌داند. از نظر او این علوم اگر چه با شهود حسی به شناسایی پدیده‌ها می‌پردازد، اما دامنه چنین شهودی هیچ گاه شناخت ماهیات را در بر نمی‌گیرد، به این معنا که این علوم بر اساس شهود حسی تنها به نمودهای ظاهری اشیا و پدیده‌های مورد نظر خود می‌پردازند و امر واقع را تنها به لحاظ ویژگی‌ها و اوصاف عینی آن مورد پژوهش قرار می‌دهند. به عبارت دیگر متعلق شهود چنین علمی تنها امر واقع، صرف نظر از ماهیت یا محتوای ماهوی آن است، در صورتی که از نظر هوسرل جهت شهود ایده تیک معطوف به ماهیت یا آیدوس پدیده‌ها است: «پژوهشگر علمی طبیعت به تجربه محتاج است. زیرا که او حقایق بالفعل را جستجو می‌کند[در حالی که] پژوهشگر ماهیت به هیچ تجربه‌ای احتیاج ندارد؛ به این دلیل که او حقایق ایده تیک را می‌جوید... اما آنچه که پژوهشگر ماهیت بدان نیاز دارد شهود است؛ او به فهمی روشن از دقائق منفرد ماهیت مشاهده شده نیاز دارد؛[و از همین رو] او با شهودهای مثالی سر و کار دارد»^{۳۳}

بر این اساس شهود ایده تیک از طریق مثالی کردن اوبژه‌ها هدف مفروض خود را رسیدن به ممکنات مثالی و ماهوی پدیده‌ها در نظر می‌گیرد، یعنی رسیدن به خصوصیات و ویژگی‌های کلی آنها. به این ترتیب آنچه که در قلمرو حاکمیت شهود محض قرار می‌گیرد عبارت از داده محضی است که در این شهود ماهوی برای ما آشکار شده است، داده‌ای که بر حسب چنین شناخت بی‌واسطه و یقینی ای می‌تواند به عنوان بنیادی برای شناخت مطلق ما محسوب می‌شود. هوسرل پایگاه معرفت شناختی خود یا «علم ایده تیک» مورد نظر خود را در همین نقطه قرار می‌دهد یعنی شهود دادگی ماهیاتی که به صورت کاملاً بی‌واسطه در برابر آگاهی حاضرند.

ویژگی دوم علم ایده تیک مورد نظر هوسرل یعنی پدیده شناسی، توصیفی بودن آن است. هوسرل بر حسب رویکرد پدیده شناختی خود توصیف را در معنایی متفاوت از آنچه که در علوم تجربی و رویکرد علمی - طبیعی بکار می‌رود، در نظر می‌گیرد از نظر او توصیفی بودن روش پدیده شناختی در کنار شهودی بودن آن به این معنا است که ما در مواجهه با صورت‌های ماهوی شهود شده به توصیف محض آنها می‌پردازیم. به عبارت دیگر توصیف در معنای دقیق خود توصیف محض ماهیت شهود شده است.

هوسرل یکی از ویژگی‌های رویکرد پدیده شناسی را روشن سازی تام پدیدار برای دستیابی به وضوح دقیق و کامل آن، یعنی دستیابی به ماهیت آن می‌داند. از نظر او توصیف در این معنا دیگر بازماری ویژگی و خصوصیات واقعیات که بر حسب دیدگاه علم طبیعی تبیین می‌گردند، نیست. زیرا که در این علوم توصیف صرفاً در محدوده نموده‌ها باقی می‌ماند^{۳۴} و به فراتر از چنین نموده‌هایی نیز بسط نمی‌یابد. هوسرل بر این باور است که در پدیده شناسی استعلایی یا ایده تیک هیچ توصیفی در این معنا صورت نمی‌گیرد و توصیف منحصر به واقعیات مکانی - زمانی نمی‌گردد، بلکه توصیف به طور کلی به ماهیت و ضرورت و کلیت نامشروط پدیده مورد نظر معطوف می‌شود.^{۳۴}

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که هوسرل چه تصویری از توصیف به مثابه یک روش در ساختار علم ایده تیک یا ایده آل علمی خود در ذهن داشت؟ به بیان دیگر چرا هوسرل به توصیف به عنوان یکی از ویژگی‌های روشی خود استناد می‌کند؟

به طور کلی می‌توان گفت هوسرل همواره شهود و توصیف را در نسبت با ماهیت در نظر می‌گیرد. به عبارت دیگر شهود و توصیف در پدیده شناسی، مفاهیمی همبسته‌اند که جهت آنها نیز معطوف به ماهیت و ساختار ماهوی پدیده است. به همین لحاظ توصیف، شرح مفاهیم دقیق ماهیت شهود شده یا به تعبیر خود هوسرل «بیان مفهومی خود امر درک شده»^{۳۵} است تا ما از این طریق بتوانیم به تمایزات معنایی و کلی ماهیت پدیده و همچنین شکل بندی خاص آن دست یابیم و بدین وسیله یعنی از طریق توصیف خود پدیده و نه تحویل یا تأویل آن، زمینه شکل گیری علمی کلی را بر اساس مفاهیمی روشن و دقیق فراهم آوریم.

هوسرل پس از کتاب
پژوهشهای منطقی
که آغازگر
چرخشی نو در رویکرد
علمی‌اش نسبت به
فلسفه بود در کتاب
فلسفه به مثابه علم متقن
از شکل‌گیری علمی جدید
یعنی «علم فلسفی»
سخن گفت که می‌تواند
آرمان دیرین فلسفه را
متحقق سازد.





۱. فلسفه جهان بینی یکی از آرا دیلتای است که بر اساس آن وی به شکل‌گیری نوعی تحول تدریجی آگاهی تاریخی اعتقاد دارد. هوسرل در کتاب فلسفه به مثابه علم متقن فلسفه جهانی بینی را بر حسب چنین نگرش نسبی‌ای که خود را در صورت بندی‌های فرهنگی یک دوره خاص نشان می‌دهد در تقابل با فلسفه علمی که حاوی ارزش‌های کلی و مطلق است قرار می‌دهد.
2. Husserl, Edmund: *Philosophie als strenge Wissenschaft, Logos I*, Vittorio Klostermann, Frankfurt, 1965, p.60.
3. op. Cit, p. ۴. هوسرل، ادمنوند: تأملات دکارتی، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، نشر نی، س ۱۳۸۱، ص ۱۰۳.
۵. همان، ص ۲۲۷.
۶. همان، ص ۴۶.
7. Husserl, Edmund: *Logical Investigations, volume one*, trans. J.N. Findlay, New York, Humanities Press, 1970, p. 60.
8. Husserl, Edmund: *Phenomenological Psychology, Lectures, summer semester 1925*, trans, J. scanlon, The Hague: Nijhoff, 1977, p.38.
9. Husserl, Edmund: *Logical Investigations volume one, translated by J.N Findlay*, London, Routledge 8 Kegan poul, 1970 (2nd edition) p.229.
10. Husserl, Edmund: *Ideas, A General Introduction To Pure Phenomenology*, trans. W.R.Boyce Gibson, London, 1931, p. 55.
11. Husserl, Edmund, op. cit, p. 55-56.
12. Husserl, Edmund: *Logical Investigations, volume one*, trans J.N. Findlay New York, Humanities Press, 1970, p 230.
۱۳. به نقل از: رشیدیان، عبدالکریم، هوسرل در متن آثارش، تهران، نشر نی، س ۱۳۸۴، صص ۱۴۶-۱۴۵.
۱۴. هوسرل، ادمنوند: ایده پدیده شناسی، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی، س ۱۳۷۲، ص ۴۳.
15. Husserl, Edmund: *Ideas pertaining to a pure Phenomenology and to a phenmenological Philosophy, second Book*, trans. R. Rojcewicz and A.schuwer. Dordrecht: Kluwer, 1989, p. 401.
16. Husserl, Edmund: *Ideas pertainign to a Pure Phenomenology and to Phenomenological Philosophy, Second Book*, trans. R. Rojcewicz and A. Schuwer. Dordrecht: Kluwer, 1989, p. 374.
17. Op. ci, p.375.
18. Op. ci, p.373.
19. Op. ci, p.375.
20. op. cit, p. 377.
21. Husserl, Edmund: *The Crisis of European Sciences and Transcendental Philosophy*. trans. D. Carr. Evanston, Northwestern University Press, 1970, p. 318-319.
22. Husserl, Edmund: *Philosophie als strenge Wissenschaft, Logos I*, Vittorio Klostermann, Frankfurt, 1965, p.18.
23. Husserl, Edmund: *Ideas pertaining to a Pure Phenomenology and to a Phenomenological Philosophy*, second Book, trans. R. Rojcewicz and A.schuwer. Dordrecht, 1989, p.377.
24. Husserl, Edmund: *Philosophie als strenge Wissenschaft, Logos I*, Vittorio Klostermann, Frankfurt, 1965, p.56.
25. Husserl, Edmund: *The Crisis of European Sciences and transcendental Philosophy*. trans, D. Carr. Evanston, Northwestern University Press, 1970, p.301.
۲۶. به نقل از: رشیدیان، عبدالکریم، هوسرل در متن آثارش، تهران، نشر نی، س ۱۳۸۴، صص ۱۸۳-۱۸۲.
۲۷. همان، ص ۱۹۰.
۲۸. لیوتار، ژان فرانسوا، پدیده شناسی، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، نشر نی، س ۱۳۷۵، ص ۱۸.
29. Husserl Edmund: *Phenomenology and the Foundations of the Sciences*. trans. T. E. Kleinj, W. E Pohl. The Hague: Nijhoff, 1980, p. 37.
- Op. cit, p.35¹
- Op. cit, p.41 .31
- Husserl, Edmund: *Phenomenology and The Foundations of the Sciences*. trans. T. E. Kleins. W. E. pohl, The Hague, Nijhoff, 1980, p. 44.
- op.cit, p.53 .33
- Op. cit, p.41 .34
- op. cit, p.59 .35